

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِئِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرَبُ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

رحلت عالم بزرگوار مرحوم آیت الله آقای حاج سید صادق روحانی رحمة الله عليه را به حوزه های علمیه تسلیت عرض می کنیم. این بزرگوار حق علمی به حوزه های علمیه دارند. خدای متعال به ایشان توفیق داد یک دوره فقه به عنوان، به نام فقه الصادق که خود این عنوان هم عنوان زیبایی است. اسم ایشان صادق است. فقه الصادق کانه در دو معنا استعمال شده. هم از نظر عبارات رسا است و هم از نظر عمق مطلب در حد قابل قبولی است این کتاب ایشان و هم چنین یک دوره اصولی که ایشان دارند. امیدواریم که خدای متعال ایشان را با اجداد طاهرینش محشور فرماید و خدمات علمی و اجتماعی که داشته اند ان شاء الله مورد قبول حق تعالی واقع بشود. چون برنامه حوزه این شده است که روز تشییع حوزه های علمیه تعطیل باشند. از این جهت ما امروز برای درس آمدیم و هم چنین از بعضی مراجع بزرگوار که استبصار شد آن ها هم فرمودند که همان روز تشییع تعطیل می شود فلذا بنا است درس تشریف بیاورند. امیدوارم که خدای متعال همه ی ما را توفیق خدمت به اسلام و فهم و وظائف و انجام آن ها را خالصاً لوجه عنایت بفرماید. ثواب یک صلوات و یک سوره مبارکه حمد را تقدیم این بزرگوار می کنیم. (ذکر صلوات و حمد)

ظاهراً بحث به اشکال ثانی رسید. در اشکال ثانی، خلاصه اشکال ثانی این هست که تمسک به این ادله یعنی تمسک به دلیل آیه مبارکه تجارت، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل هست.

س: استاد ببخشید؛ اشکال را فرمودید. سر جوابش ...

ج: خب بله، حالا می‌خواهم تکرار کنم که جواب را ببینیم چیه. بله.

تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل هست. چرا؟ به خاطر این که می‌فرمایند که ما درست است گفتیم باطل یعنی باطل عرفی و حق هم یعنی حق عرفی. اما باطل در عرف معلق است، مشروط است به این که شارع مقدس خلاف این را نگوید. تخطئه نکند عرف را و حق هم حق عرفی است. منتها عقلاء، عقلائی که خدا باور هستند و ما مقصودمان از این عقلاء عقلای خدا باور هستند که خدای متعال را قبول دارند. این‌ها همه‌اش مقید است. می‌گویند ما می‌گوییم این حق است، ما این را حق می‌دانیم. اللهم الا این که شارع تخطئه کند ما را. ما این را باطل می‌دانیم. اللهم الا این که شارع تخطئه کند ما را. پس بنابراین باطل و حق، این معلق است به این که شارع تخطئه نفرموده باشد. خب وقتی این طور شد پس در این مواردی که ما می‌گوییم این حق عرفی است یا باطل عرفی است، نمی‌دانیم آیا آن معلق علیه‌اش وجود دارد؟ شارع تخطئه فرموده یا نکرده؟ اگر در واقع شارع تخطئه فرموده باشد خب حق نیست. حتی عندالعرف باطل نیست. و ما راهی بر این جهت که نداریم. الان نمی‌دانیم واقعاً این شخصیت‌های اعتباری که در عالم وارد شده، بانک‌ها، نمی‌دانم شرکت‌ها و و و، آیا شارع این‌ها را قبول دارد یا ندارد؟ چون شک داریم شارع قبول دارد یا ندارد. یعنی شک داریم آیا شارع تخطئه می‌کند عرف را یا تخطئه نمی‌کند عرف عقلاء را؟ خب اگر واقعاً تخطئه فرموده باشد دیگه نه آن باطل شاملش می‌شود جاهایی که عرف عام باطل می‌دانند، شارع می‌گوید باطل نیست. یا آن‌جاهایی که حق می‌دانند شارع می‌فرماید واقعاً حق نیست. این اشکال.

جواب اشکال: «الظاهر أن المعلق عليه عند العقلاء» که یکی‌اش هم شماها هستید. بفرماید.

س: اشکال دوم بعد از اشکال اولی است دیگه. یعنی اگر اشکال اول را وارد ندانیم ...

ج: بله، بله.

س: چون آن جا گفت اصلاً عرف، تخفیف عرف را ما زیاد مثلاً ...

ج: بله، بله، درست است دیگه. بله، اشکال دوم است. یعنی «و أغمضنا النظر عن الاشكال الاول». همیشه اشکال‌ها یعنی

همین. یعنی از آن اشکال قبلی صرف نظر بکنیم. فرض کنیم آن اشکال وارد نباشد یک اشکال جدیدی وارد است. جوابی

که این جا می‌دهند «لو سلمنا أصل التعليق» یکی این است که اولاً این تعلیق را ما حالا می‌فرمایید که تعلیق است. یعنی

عرف، عرف عقلاء این جوری می آیند می گویند. می گویند اگر شارع تخطئه نفرماید، آیا این جوری است؟ یا نه، تعلیقی نیست اما اگر آمد فرمود نه، آن وقت می فهمند اشتباه کردند. نه این که در مجعول شان تعلیق وجود دارد. این دوتا مطلب است که بگوییم اصلاً معلقاً جعل کردند؟ مشروطاً جعل کردند؟ یا نه، مشروط معلق نیست ولی اگر شارع آمد دست برمی دارند چون می فهمند خطا کردند. و آن که می توان گفت شاید این باشد نه تعلیق باشد. این اولاً. حالا اگر ما فرض کنیم این تعلیق درست است باید ببینیم معلقٌ علیه چیه؟ معلقٌ علیه این است که درواقع شارع تخطئه کند؟ یا تخطئه واصل، تخطئه ای که به آن ها برسد؟ این ملاک شان است. می گویند بله، این حق است مگر ما بفهمیم که شارع تخطئه کرده است. نه مگر شارع درواقع تخطئه کند ولو ما نفهمیم. این باطل است مگر این که بفهمیم شارع تخطئه فرموده است، نه درواقع فرموده باطل نیست. والا اگر این جور باشد تقریباً لغویّت... همه جا چون علم به غیب که ندارند، چه می دانند؟ به چی چی می توانند بگویند حق؟ و احکام حق را بر آن مترتب کنند؟ به چی می توانند بگویند باطل و احکام باطل را... همه جا، می گوئیم ما که علم غیب نداریم شاید خدای متعال این را تخطئه کرده. پس آن چیزی که می تواند عقلانیت داشته باشد این است که اگر حالا تعلیق را بپذیریم، بر فرض پذیرفتن تعلیق این است که معلق است بر وصول تخطئه شارع و همین که وصول نشد. پس بنابراین دیگه به شبهه مصداقیه نمی شود دیگه. شبهه مصداقیه تمسک به دلیل نمی شود.

«جواب الاشکال: الظاهر أن المعلق علیه عند العقلاء لو سلمنا أصل التعليق» که توضیح دادم که این، اگر اصل تعلیق را بپذیریم و آن حرف را نزنیم که توضیح دادم «هو عدم وصول حکم من الشارع بالخلاف إليهم»، الی العقلاء، بالخلاف چه در باب بطلان چه در باب حق. «لا عدم حکمه بالخلاف فی الواقع ونفس الأمر»، آن معلقٌ علیه حکم شارع به خلاف درواقع و نفس الامر نیست. «ضرورة أن لازم هذا» که در نفس الامر و واقع باشد «الغوية اعتبار البطلان أو الحقيقة فی شیء من الأمور»؛ هیچ امری از امور را نمی توانند بگویند که... الان بیع را عقلای عالم بیع را قبول دارند. خرید و فروش را قبول دارند می گویند حق است، کار درستی است. خب چه می دانند شارع این را قبول دارد یا ندارد؟ علم غیب که ندارند که «لأن وجود حکم مخالف من الشارع محتملٌ فی جميع الموارد ولا سبيل إلى دفعه»، راهی به این نداریم که بگوییم این احتمال وجود ندارد. «مع أنا نراهم يحكمون بالبطلان أو الحقيقة فی كثير من الموارد ويرتبون آثارهما» آثار حق و باطل را «بلا دغدغة لهم من ناحية هذا الاحتمال». خب این... «ثم إنه مع الغض عن هذا الجواب والبناء على أن المعلق علیه هو

عدم وجود حکم مخالف من الشارع هل يمكن التشبث لإحراز الموضوع باستصحاب عدم حکم من الشارع بالخلاف؟ فيه كلام من وجهين» یک سؤال مهم این جا است. یک کسی ممکن است بگوید که نه، ممکن است معلق علیه همان عدم مخالفت شارع در نفس الامر و واقع باشد. همان است. اما ما می توانیم با استصحاب، شک داریم که آیا شارع مخالفت کرده یا نکرده؟ استصحاب عدم می کنیم. مثل حرفی که در باب براءت کسانی که به دلیل «کلّ شیء مطلق حتی یرد فيه نهیٌ أو امرٌ یا امرٌ أو نهیٌ استدلال می کنند. آن جا می گوید هر چیزی مطلق است، آزاد است، براءت دارد تا این که «ورد فيه امرٌ أو نهیٌ» خب آن جا گفتند که این هر جایی ما احتمال می دهیم «ورد فيه امرٌ أو نهیٌ» در شبهات وجوبیه احتمال می دهیم «ورد امر»، در شبهات تحریمیه احتمال می دهیم «ورد نهی» پس بنابراین آن جا هم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه ... آن جا چه جور جواب داد؟ گفتند آن را ما به ضمّ استصحاب درست می کنیم. موضوع را به ضمّ استصحاب منقح می کنیم. می گوئیم این شرب تنن مثلاً، نمی دانیم حرام است یا حرام نیست؟ خب آیا «ورد فيه نهیٌ أم لا»؟ خب یک زمانی که «لم یرد فيه نهیٌ» پس حالا هم لم یرد فيه ...، استصحاب می کنیم عدم ورود نهی را. یا دعاء عند رؤیة الهلال. هر وقت ماه را دیدی باید اول ماهها باید دعا بخوانی. شبهه وجوبیه است. آیا «ورد فيه امرٌ أو لا»؟ خب می گوئیم یک زمانی که این امر وارد نشده بود. استصحاب عدم ورود می کنیم. پس نتیجه می شود مطلقاً. که مطلقاً را که حکم هست پیاده می کنیم بر آن.

س: اصل مثبت نمی شود با استصحاب؟

ج: چرا مثبت بشود؟

س: ... 12:45

ج: نه، موضوع چیه؟ عقلاء می گویند. عقلاء می گویند چیه؟ می گویند هر چی ما گفتیم حق است. خدا نفرمود حق نیست. حق گفتن ما مترتب است. می گوید خدا نفرماید. خب استصحاب هم می گوید خدا نفرموده. این جوری.

می فرمایند خب «هل يمكن»، «ثم إنه مع الغض عن هذا الجواب والبناء» بر این که معلق علیه عدم وجود حکم مخالف است از شارع فی نفس الامر و فی الواقع «هل يمكن التشبث و التمسک لإحراز الموضوع» که این حق است، این باطل است. موضوع این جا حق و باطل است. «باستصحاب عدم حکم من الشارع بالخلاف» به خلاف آن چه که عقلاء دارند می گویند. «فیه کلام من وجهین» خود مرحوم امام قدس سره در بیع شان این را طرح کردند. تقریباً دوتا جواب دارند.

یک: «ترتب حکم العقلاء بالبطلان أو الحقیة لیس ترتباً شرعياً حتی یمكن إثباته بالاستصحاب». جواب اولی که می دهند این است که استصحاب برای ترتیب آثار شرعیه است. برای این است. خب شما استصحاب می کنید مثلاً کریت این ماء را. برای چی؟ برای این که اگر لباسی با آن شستید بگویید یک دفعه کفایت می کند. مثلاً بنابراین که در کر یک دفعه و در مثلاً قلیل دوبار. این کفایت می کند. برای این که اگر نجسی با آن ملاقات کرد و رنگ و بو و طعم آن عوض نشد بگویید که معتصم است و متنجس نشده است. خب استصحاب... چون اینها احکام شرعیه است. حالا شارع می گوید من تو را متعبد می گوید می کنم. من که این احکام را جعل کردم الان تو را متعبد می کنم که بگو کر است تا این احکامی که مجعول من است این جا پیاده بشود. اما یک جایی که مربوط به شرع نیست. عقلاء خودشان دارند می گویند ما حقّ را وقتی می گوئیم حقّ است که شارع مخالفت نکرده باشد. ما باطل را می گوئیم باطل وقتی که شارع مخالفت نکرده باشد. این جا یک امر خود عقلایی است ربطی به شارع ندارد که ما با استصحاب خواهیم موضوع درست کنیم و بگوئیم این حقّ است. نه، باید ببینیم عقلاء خودشان چه کار کردند. بله، اگر عقلاء بیابند این جوری بگویند؛ بگویند ما می گوئیم حقّ است، خودشان بیابند جعل کرده باشند. بگویند ما می گوئیم حقّ است به این که یا در واقع شارع مخالفت نکرده باشد یا اگر کرده است استصحاب عدم داشته باشد. اگر خودشان چنین کاری کرده بودند بله. ولی حالا که خودشان چنین کاری نکردند، هم چنین قراری نگذاشتند. بنابراین ما با استصحاب نمی توانیم احکام شرعیه را، یا احکام غیر شرعیه را مترتب کنیم. و این جا این حقیّت و باطلیّت این امر غیر شرعی است، نه امر شرعی. بله، اگر ثابت شد حقّ است احکام شرعیه دارد. اما در ناحیه ساختن موضوع که خود حق و باطل باشد امر شرعی نیست. خب این جواب اول. یعنی که پس بنابراین این استصحاب این جا نافع نیست.

جواب دوم که امام فرمودند، (این هم تمام کنم بعد بفرمایید) جوابی است که بعضی بزرگان فرمودند مثل شیخنا الاستاد مرحوم آقای حائری، آقای شیخ مرتضی حائری قدس سره و اخیراً هم برخوردارم در فقه، کلامی از محقق خوئی که فقط احتمالش را دادند. و آن این است که ما اصلاً استصحاب عدم مخالفت نداریم. چون حالت سابقه نداریم. ما یک زمانی را سراغ نداریم که شارع بدانیم مخالفت نکرده، حالا بگوئیم... شاید اینها امور ازلی باشد. استاد استصحاب عدم ازلی را قبول نداشتند در احکام، می فرمودند که ممکن است اینها از ازل خدا جعل فرموده؛ ولو برای پیامبر آخرالزمان از ازل

جعل شده باشد. یعنی حدوث ذاتی دارد حدوث زمانی ندارد. شما هر چی بروی عقب، این هست. هست. حدوث ذاتی دارد. یعنی در مقابل خدای متعال یک قدیم دیگری نمی‌خواهیم درست کنیم. قدیمی است که او جعلش فرموده منتها از ازل معلول او است. پس بنابراین استصحاب عدم ازلی یک اشکال مهمی که دارد همین است. پس «الثانی: لا یقین بالمستصحب». مستصحب چیه این‌جا؟ «أی عدم حکم من الشارع بالخلاف». این مستصحب نداریم کما علیه، یعنی کما علی این عدم یقین به مستصحب و عدم حکم شارع به خلاف «بعض أجلة المحققین» که آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان الله علیه باشد «وتفصیله فی الأصول». خب حالا بفرمایید فرمایش تان را.

س: احتمال عدم ...

ج: آقا مقدم هستند ببخشید.

س: ... 18

ج: نه، نه، به اصل مثبتیش کاری نیست. به این است که حکم شرعی نیست. حکم شرعی نیست پس ربطی به شارع ندارد.

س: ...

ج: به این حیث کار نداریم. می‌گوییم این اصلاً ربطی به شارع ندارد. شارع احکام خودش را می‌گوید مترتب بکن. در اصل مثبت باز شارع می‌گوید حکم مترتب بکن. منتها بعد از یک واسطه عقلیه‌ای که می‌خورد. بعد از یک واسطه. مثلاً شما مثلاً می‌گویید نذر کردید که مثلاً فرض کنید که این وجه را بدهید به کسی که 60 سالش هست. بگویی برای یک آدم 60 ساله نذر کردم. بعد می‌گویید که حالا زید من تا 55 سالگی با هم آشنا بودیم و این‌ها، حالا می‌دانم حیات دارد یا ندارد؟ استصحاب بقاء می‌کنم. خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که حالا باقی است پس 60 سالش شده. این اصل مثبت می‌شود. یعنی این 60 سالگی لازمه عقلی حیات است نه حکم شرعی حیات است. اگرچه اگر 60 سالش باشد حالا یجب مثلاً إعطاء به او یا یجوز إعطاء به او البته بار خواهد. این‌جا ما به این جهتش کار نداریم که این دلیل است برای این‌که مثلاً می‌گوییم اصل مثبت حجّت نیست. این از باب این است که اصلاً این امر شرعی نیست. و شارع اگر

می آید تعبد می کند برای احکام خودش است نه برای احکامی که در عقلاء هست و عقلاء این را موضع اصلاً قرار ندادند
برای این. شارع حیطة، حیطه ی ...

س: ... 19:44

ج: بله آقا؟

س: این فرمایش شما در صورتی است که استصحاب را تعبدی ...

ج: آره، اگر عقلایی بدانیم، عقلاء هم و این جا هم آمده باشند گفته باشند این مسئله را. درست است. ممکن است بگوییم،
کسی بگوید استصحاب امر عقلایی است ولی بگوید که در این جا معلق بر این نکردند. باید معلق بر این نکنند. ممکن
است بگویند نه، آن که در واقع، صرف نظر از اشکال قبل که به لغویت می انجامد. فرض کنید اگر به لغویت نمی انجامید،
بگویند هر چی در واقع است، با استصحاب عدم فایده ای ندارد. باید بدانیم که مخالفت فرموده است. ممکن است این جور
بگویند.

س: همان که 60 سالگی، شارع بر 60 سالگی حکم کرده، این جا هم بر مبنای عرفی آن حکم را بار کرده،؟؟ احکامی را
بار کرده؟؟ 20:30

ج: نه، دلیلش عرض کردم. یکی از دلیل هایی که آن جا ممکن است بگویند همین باشد که این جا داریم می گوئیم. ما به
این جهتش کار نداریم که اصل مثبت است. کار به این داریم که این حکم شرعی نیست که شارع ما را متعبد بکند. شارع
بما هو شارع متعبد می کند به خود حکم شرعی یا موضوعی که ذی حکم شرعی است.

س: موضوع ذی حکم شرعی ...

ج: موضوع ذی حکم، نه، این جا این نیست. این جا موضوع ذی حکم شرعی نمی شود.

س: در بیان امام حق عرفی موضوع جواز ...

ج: نه، می دانم. نه، نه،

س: ... 21:10

ج: نه، نه، نه، نه،

س: ...

ج: نه، نه، نه آقای عزیزی این جور نیست. این تعبد به موضوع ذی حکم شرعی نمی‌کند بلکه می‌سازد موضوع ذی حکم شرعی را. چون معلق است. فرق است بین این که تعبد می‌کند شما را به موضوع ذی حکم. یا این که نه، خودش در راستای تحقق موضوع ذی حکم شرعی می‌خواهد قرار بگیرد. چرا؟ چون این جا آمده گفته حق چیه؟ حق آن است که ما می‌گوییم حق و او مخالفت نکرده باشد. او متعبد کند تا این حق درست بشود نه اثبات بشود حق. نه، اصلاً در ساختمان این دارد دخالت می‌کند و این فرق است با این که بگوییم تعبد به حکم شرعی می‌کند؟ یا نه، تعبد به حکم شرعی نمی‌کند؟ دارد خودش یک کاری می‌کند که آن‌ها چون گفتند معلق است بر این که تو نگویی بگوید ها، وحی نمی‌کنم ولی استصحاب بکن تا با این کار تو باعث بشود یک حقی درست بشود واقعاً.

س: ببخشید؟؟ اشکال به عدم؟؟ 22:15 که فرمودید؟؟ مجعول است یا جعل است؟؟

ج: هر دوی آن. هر دوی آن.

س: آن وقت؟؟ آن اشکال احتمال عدم جعل باشد کافی است برای رفعش؟؟

ج: آره دیگه، می‌گوید هم جعل ممکن است ازلی باشد هم مجعول ازلی باشد.

س: خب ما می‌توانیم حالت یقینی با همین احتمال هم درست کنیم؟؟ می‌گوییم قبل الاسلام یا احکام حادث زمانی است. بعد از اسلام تازه حدوث؟؟ پیدا می‌کند.

ج: نه.

س: بعد از اسلام اصلاً حادث ...

ج: خب بله، این که اشکال بر آن مبنا نیست.

س: یا این که از ازل تشکیل شده، قبل از اسلام فعلیت ندارد. پس قبل الاسلام ما حکم فعلی اصلاً نداریم. همین کافی است برای جعل استصحاب ..

ج: حکم فعلی؟

س: بنابراین احتمال.

ج: نه، بله، ببینید؛ ...

س: این احتمال را که قبول دارید که فعلیتش از زمان تشریح اسلام و از زمان نزول وحی بر نبی مکرم است.

ج: این درست است. این بله، این یک جوابی است که در آن جا کسانی که برای استصحاب عدم مجعول درست است ولی برای استصحاب عدم جعل درست نیست. چون عدم جعل احتیاج به فعلیت که ندارد. استصحاب عدم مجعول درست است. فلذا است آن جا آقای خوئی که می فرماید استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود می گوید استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل معارضه می کند. مثلاً شما استصحاب می کنید فرض کنید الان وجوب نماز جمعه در عصر غیبت آیا واجب است یا نه؟ شما می خواهید استصحاب بقاء وجوب بکنید. می گوید در عصر حضور که وجوب داشت. من استصحاب بقاء وجوب می کنم تا عصر غیبت. آقای خوئی می آید می گوید این استصحاب جاری نمی شود. چرا؟ برای این که می دانیم یک زمانی خدای متعال این وجوب را نه برای عصر حضور جعل کرده بود نه برای عصر غیبت. برای عصر حضورش با ادله فهمیدیم آن عدم نقض شده به وجوب. برای عصر غیبتش که نمی دانیم. پس یک زمانی می دانیم که اصلاً وجوب نماز جمعه از طرف خدای متعال جعل نشده بود. لا لأصل الحضور و لا لأصل الغیبة، اصل الحضورش به ادله روایات و آیات و این ها فهمیدیم. اما برای عصر غیبتش که نمی دانیم. می گوئیم آن عدم جعل برای اصل غیبت الا استصحاب می کنیم. پس از یک طرف وجوب فعلیت پیدا کرده بود در اصل حضور. استصحاب بقاء مجعول است. از یک طرف استصحاب عدم جعل است. پس استصحاب عدم جعل با استصحاب بقاء مجعول تعارضاً تساقطاً. آن جا شیخنا الاستاد جواب می دهند شما استصحاب عدم جعل نمی توانید بکنید. چون عدم جعل لعلّ ازلی باشد. عدم جعل این قانون، عدم جعل این وجوب، حالا کسانی که البته می گویند جعل و مجعول دو چیز نیست. متحدند مثل شهید صدر و این حرف ها که حالا این ها دیگه بحث هایش مال اصول است.

س: این جا جعل را لازم داریم یا مجعول را؟

ج: کجا؟

س: جعل؟؟ جریان این استصحاب برای ...

ج: جعل مخالفت.

س: جعل را؟

ج: بله. خب ...

س: ... 25:30 این نماز خوانده معلّق است بر آن که شارع؟؟ یعنی حالت منتظره؟؟ دارد؟ حالت منتظره‌ای که برایش؟؟

ج: چرا دیگه، معلّق است دیگه، حالت منتظره یعنی چه؟ معلّق است. شرطش این است که معلّق علیه آن حاصل باشد. این است که شارع مخالفت نکرده باشد. می‌گوییم این حقّ اگر شارع مخالفت نکرده باشد. این باطل اگر شارع مخالفت نکرده باشد.

س: پس دیگه باید برود سراغ آن اصول.

ج: سراغ؟

س: پس باید برود سراغ اصول آن منع از شارع. نمی‌شود بگوییم که نه، دیگه اصول لازم نیست.

ج: نه دیگه، این جواب...، نه، اگر صحبت سر این است که این معلّق علیه پیش عقلاء چیه؟ آن مستشکل می‌گفت معلّق علیه این است که درواقع مخالفت نکرده باشد. جواب اولی که داده شد، دوتا جواب اولاً داده شد. یک جواب این که اصلاً تعلیق قبول نیست. دو: این که ولو تعلیق را قبول کنیم تعلیق بر عدم وصول مخالفت است. و ما اگر گشتیم دیدیم واصل نشده پس بنابراین می‌گوییم حق است. می‌گوییم باطل است. و ما توی ادله می‌گردیم می‌بینیم نه تنها شاهدهی پیدا نمی‌کنیم بر این که خدای متعال مخالفت فرموده باشد با شخصیت حقوقی بانک یا شرکت یا صندوق یا کذا یا کذا، مخالفتی نمی‌بینیم. بلکه یک علائم و اشارات و چیزهایی می‌بینیم در موافقت. حالا اگر خودش تنها باشد مثلاً کفایت نکند فرض کن. ولی شواهدی است بر این، پس وصول نشده. بنابراین بانک حق، صندوق حق، شرکت حق، فلان حق، پس بنابراین جایز است. خب این اشکال دوم.

«اما الاشکال الثالث: إن ما جاء في المقدمة الأولى من أن الباطل في الآية المباركة، بحسب المتفاهم العرفی علة لـ (ولا تأكلوا أموالكم بینکم بالباطل) غیر ثابت، فلا یصح ما فرّع علیه من كون العلة في المستنی هو كونه حقاً بقرینة المقابلة» اشکال سوم این است که خب در استدلال در مقدمه اولی این مطلب مأخوذ شده بود که از عقد مستثنی منه که «لا تأكلوا أموالكم بینکم بالباطل» (نساء/29) استظهار می‌شود که علت نهی که فرموده «لا تأكلوا» باطل بودن است.

علت، باطل بودن است. فلذا می‌گفتیم آن وقت به قرینه مقابله می‌فهمیم در مستثنی که فرموده اشکالی ندارد «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» این به خاطر این است که آن علت آن جا این جا نیست و الا علت باشد و استثناء بزند مستهجن است. یعنی با این که باطل است بگوید عیب ندارد. پس بنابراین به قرینه مقابله می‌فهمیم علت آن جا که باطل بودن است این جا نیست. این جا پس وقتی باطل نبود چیه؟ حق. پس می‌فهمیم که علت در مستثنی، این که شارع در مستثنی آمده فرموده عیب ندارد مرخص هستید به خاطر این است که حق است. حق هم که شد العلة معمم؛ پس هر چی حق است دیگه شارع اجازه داده دیگه، دیگه حق با حق دیگه که فرق نمی‌کند که. حالا آن حق ولو غیر از معامله هم اصلاً باشد، فلذا عرض کردیم که ایشان فرمودند عقد ازدواج هم ممکن است ما از همین آیه تجارت بفهمیم صحت آن را. چون آن هم حق است دیگه، حق عرفی است. هر چی حق است من اجازه دادم.

اشکال این است که چه قرینه‌ای موجود است که این بالباطل علت باشد؟ نه، بالباطل جار و مجرور است، متعلق به چیه؟ به اکل است. «لَا تَأْكُلُوا... بِالْبَاطِلِ» یعنی به طریق باطل، حالا علتش چیه؟ علتش این است که مصلحت مفسده دارد، چی هست، فلان. به طریق باطل نروید سراغ معامله، اکل نکنید. این را دارد می‌گوید. این که بگوییم بالباطل، این علت است. این دلیل اثباتی ندارد. حالا الاشکال تا این توضیحات بیشتری داده بشود.

«و الاشکال الثالث: إن ما جاء في المقدمة الأولى من أن «بالباطل» (در) في الآية المباركة، بحسب المتفاهم العرفي» این به حسب متفاهم عرفی چیه؟ علة لـ (ولا تأكلوا أموالكم بباطل)، (آن) غیر ثابت، این خوب بود که این بالباطلش دیگر نمی‌آمد توی پرائنتر. این، آن بالباطل دیگه علت بالباطل نیست. علت آن قبلش است. این غیر ثابت. «فلا يصح ما فُرِعَ عليه» بنابراین وقتی این ثابت نشد آن چیزی که تفریع شده بر این که این علت است این هم که آن چیزی که تفریع شده عبارت است از «كون العلة في المستثنى» یعنی «تجارة عن تراضٍ منكم هو كونه حقاً بقرينة المقابلة»، پس بنابراین فلا يصح این که بگوییم این جا علت حق بودن است. حق که شد بعد بگوییم این شامل بانک و غیربانک می‌شود.

«وتوضیح ذلك: إن هذا المطلب مبني على إحدى الدعويين» این که بخواهیم بگوییم بالباطل در آیه مبارکه علت هست این مبتنی بر دو دعوی است. «الدعوى الأولى: إن الاستثناء ظاهرٌ في المتصل والاستثناء المنقطع خلاف الظاهر إن لم نقل

بأنه باطل وهذا الظهور قرينةً على أن قوله بالباطل، ليس قيداً للأكل حتى يصير الاستثناء منقطعاً، بل يكون علةً لكلام مقدر يصح الاستثناء منه».

توضیح مطلب این است که می‌گویند که آقا، استثناء منقطع؛ این خلاف ظاهر است. بلکه محقق خوئی این قدر پای‌شان را بالا گذاشتند گفتند استثناء منقطع اصلاً غلط است. اصلاً استثناء منقطع غلط است. «جاءنی القوم الا حمار» غلط است. چون منقطع است دیگه، حمار که جزء قوم نیست که شما استثناء بکنید. ایشان می‌گویند این غلط است. حالا نگوئیم غلط است لا اقل چیه؟ خلاف ظاهر است. این مقدمه اولی است. حالا صبر کنید تا این تمام بشود حرف مستشکل. خب چون خلاف ظاهر است یا غلط است پس بنابراین باید توی آیه یک کاری بکنیم که این «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» این استثناء منقطع نشود. چون استثناء منقطع که غلط است یا خلاف ظاهر است. بخواید منقطع نشود راه حلش چیه؟ راه حلش این است که این بالباطل را نگوئید متعلق به لا تأکلوا هست. چون اگر متعلق به لا تأکلوا باشد این جوری می‌شود. اکل به باطل نکنید مگر آن اکل تان تجارت عن تراض باشد و بخواید از او استثناء بشود و این از آن هم بخواید استثناء بشود که مستهجن است. از باطل بخواید استهجان ...، پس باید چه کارش کنیم؟ باید بگوئید «لا تأکلوا أموالکم بامر من الامور، بسبب من الاسباب، لانه باطل (یا) لانه اکل بالباطل». که یک مقدری در کلام داشته باشیم. آن وقت «لا تأکلوا أموالکم بسبب من الاسباب» آن وقت «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» استثنای از کیه؟ بسبب من الاسباب. می‌شود متصل. اگر این بسبب من الاسباب را شما در تقدیر نگیرید این اِلا به کجا می‌خورد؟ به «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» می‌خورد دیگه. می‌شود استثناء منقطع. چون «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» که داخل بالباطل نیست. داخل اکل بالباطل که نیست. مثل حمار می‌ماند. حالا خاک بر فرق من و تمثیلم. حالا آن جا که تناسب نداشته باشد. پس بنابراین اگر شما پای‌بند باشید به این که استثناء را متصل بگیرید و منقطع نباشد که غلط است به قول محقق خوئی یا خلاف ظاهر است کما هو الداعی فی بعض اللسنه، باید بگوئید یک مستثنی منه‌ی در تقدیر است. چون این جوری بوده: «لا تأکلوا أموالکم بینکم بسبب من الاسباب». بالباطل تعلیل آن است. بسبب من الاسباب. حالا از آن من سبب من الاسباب دارد چه می‌شود؟ استثناء می‌شود «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ». خب پس بنابراین این جوری بگوئیم. این دلیل بگیریم. این را دلیل بگیریم که این بالباطل علت است. چون اگر علت نباشد سر در می‌آورد از این که استثناء شما منقطع باشد و استثناء منقطع است یا خلاف ظاهر است.

«الدعوى الأولى: إن الاستثناء ظاهرٌ في المتصل» این ظاهر فی المتصل این جا دست پایین گرفته و الا آقای خوئی که می گوید غلط است. «والاستثناء المنقطع خلاف الظاهر إن لم نقل بأنه باطل وهذا الظهور» که باید متصل باشد «قرینه علی أن قوله بالباطل، (این) ليس قیداً للأكل» چون اگر قید اكل باشد قطعاً استثناء شما می شود چی؟ منقطع. «ليس قیداً للأكل حتى يصير الاستثناء منقطعاً، بل يكون» این بالباطل «علّة لكلام مقدر (که) يصح الاستثناء المتصل منه». آن کلام مقدر چیه؟ «فيكون معنى الآية: لا تأكلوا اموالكم بينكم بكلّ السبب، فإنه باطل آلا أن تكون» آن سبب «تجارة عن تراض منكم».

س: بالاخره این کل سبب قادر هست که؟؟ 36:40

ج: بله؟

س: کل سبب قادر شد یا نشد؟

ج: در آن هایی که استثناء نکردی. قهراً وقتی که استثناء به آن زدی این علت است برای غیر ان مورد استثناء می شود. پس شما یک چیزی پیدا کردی که می توانی یک کلی ای که یک فردی را از آن استثناء بکنی و بعد تعلیل کنی که باطل است. این دعوی اولی. دعوی ثانیه هم دیگه باشد برای فردا.

پایان